

تأملی بر ایدئولوژیک شدن نظریه‌های حقوق عمومی

فائزه دانشور^۱

دریافت: ۱۳۹۶/۱۰/۷ - پذیرش: ۱۳۹۷/۷/۲۳

چکیده

با توجه به اینکه یکی از روش‌های متداول جهت نقد نظریه‌ها به طور عام و نظریه‌های حقوق عمومی به طور خاص، «ایدئولوژیک» خواندن آنهاست، لذا این پژوهش در تلاش است تا تعریفی از «نحوه ایدئولوژیک شدن نظریه‌های حقوق عمومی» ارائه دهد. این کار مستلزم برداشتن سه گام اساسی است: نخست، تعریف مفهوم «ایدئولوژی»؛ دوم، تبیین «نظریه حقوق عمومی» و سوم، اعلام نظر در خصوص «چگونگی و پیامدهای ایدئولوژیک شدن نظریه‌های حقوق عمومی». با توجه به عدم اجماع صاحب‌نظران بر مفهوم ایدئولوژی؛ نخست، خاستگاه و مفاهیم عام و خاص ایدئولوژی تبیین شده است. سپس با تبیین مفهوم «نظریه حقوق عمومی» و تکیه بر آن دسته از تعاریف ارائه شده در خصوص ایدئولوژی که در ارتباط وثیق با این مفهوم قرار می‌گیرند، تعریف ایدئولوژیک شدن نظریه حقوق عمومی در چهار سطح مختلف خاستگاه، رویکرد، محتوا و کارکرد آن ارائه شده و در نهایت با تأکید بر نقاط افتراق دو مفهوم فوق و با اشاره به پیامدهای ایدئولوژیک شدن نظریه‌های مذکور، بر «مطلوبیت» ارائه نظریه‌ای غیرایدئولوژیک از حقوق عمومی تأکید شده است.

واژگان کلیدی: اقتدار سیاسی، ایدئولوژی، نظریه حقوق عمومی

مقدمه

در بسیاری از مواقع، نویسندگان بدون ایضاح مفهومی که از ایدئولوژی مراد می‌کنند، یک نظریه را ایدئولوژیک می‌خوانند و از این طریق در پی انکار و رد آن بر می‌آیند. این در حالی است که ضروری است در وهله نخست، تعریف و پیامدهای «ایدئولوژیک شدن یک نظریه» تبیین شود تا بتوان با انتساب وصف ایدئولوژیک به آن نظریه، در قوت آن تردید نمود. تأمل در آثار فلاسفه، اندیشمندان علوم اجتماعی، عالمان علوم سیاسی، زبان‌شناسان و مورخان که درباره ایدئولوژی سخن گفته‌اند، مبین این امر است که در هریک از حوزه‌های پیش‌گفته، مفهوم خاصی از ایدئولوژی ارائه شده است. با این حال، مشارکت حقوقدانان در خلق ادبیات مربوط به ایدئولوژی، اندک بوده است. بر این اساس، در مقاله پیش‌رو، تلاش می‌شود معنای «ایدئولوژیک شدن نظریه‌های حقوق عمومی» تشریح شود. ضرورت انجام پژوهش‌هایی از این دست، از آنجا روشن می‌شود که نظریه‌های حقوق عمومی از یک سو در پی ارائه راهکارهایی جهت تنظیم رابطه حکومت و شهروندان (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱: ۲۳۸) و صورت‌بندی نحوه کسب و اعمال اقتدار سیاسی از طریق نظام حقوق عمومی، می‌باشند. از سوی دیگر چنانچه این نظریه‌ها ایدئولوژیک شوند، در حقیقت به ابزاری جهت مشروعیت‌بخشی و توجیه عملکرد حاکمان و تحمیل برداشت‌های خاص از مفهوم زندگی «خوب» یا «مطلوب» به شهروندانی با عقاید مختلف و روش‌های زیست متکثر تبدیل شده و در نتیجه به جای مدیریت کارآمد تعارضات اجتماعی، به آن تعارضات دامن می‌زنند. بر این اساس، در مقاله پیش‌رو تلاش شده است تا پس از مقوله‌بندی تعاریف عام و خاص «ایدئولوژی» و ارائه تعریف مختار از این مفهوم، در بخش دوم، مفهوم «نظریه حقوق عمومی» تبیین شود و در نهایت، با تشریح نحوه «ایدئولوژیک شدن نظریه حقوق عمومی»، در رابطه با امکان و پیامدهای ایدئولوژیک شدن نظریه حقوق عمومی، اعلام نظر شود.

پیش از ورود به بحث اصلی مقاله، در رابطه با پیشینه تحقیق خاطر نشان می‌سازد که با وجود آنکه کتب و مقالات زیادی در خصوص مفهوم «ایدئولوژی» نگاشته شده و برخی نوشته‌های تألیفی و ترجمه‌ای در رابطه با مبانی حقوق عمومی نیز در میان مباحث خود به «نظریه‌های حقوق عمومی»، اشاره کرده‌اند، لیکن بر اساس مطالعات نگارنده، در میان

پژوهش‌های حقوقی، تاکنون تحقیق یا پژوهش جامعی به صورت خاص و مجزا به مفهوم «ایدئولوژیک شدن نظریه‌های حقوق عمومی» نپرداخته است. با این حال تاکنون مقالات ارزشمندی در خصوص ایدئولوژیک شدن سایر پدیده‌ها مانند دین، سنت و علم نگاشته شده است که از آن جمله می‌توان به مقاله مصطفی ملکیان با عنوان «آیا ایدئولوژیک شدن دین ممکن و مطلوب است؟»^۱ و نقدهای وارده بر آن، مقاله داریوش شایگان با عنوان «ایدئولوژیک شدن سنت»^۲ و مقاله «ایدئولوژیک شدن علم؛ پیامدها و آسیب‌ها»^۳ به قلم امیر قدسی اشاره کرد.

۱. ایدئولوژی

با وجود آنکه ادبیات سیاسی، فلسفی، جامعه‌شناسانه و حتی روانشناختی سرشار از مباحث مربوط به ایدئولوژی بوده و در محاورات روزمره، آکادمیک و سیاسی نیز بسیار از این واژه استفاده می‌شود، لیکن برخی صاحب‌نظران ایدئولوژی را به حق به عنوان سیال‌ترین و غامض‌ترین مفهوم مطرح شده در علوم اجتماعی خوانده‌اند (مک لالان، ۱۹۹۵: ۱). آشفتگی‌های نظری و ناهمگونی ادبیات موجود پیرامون ایدئولوژی، بیش از همه ناشی از فاصله گرفتن این اصطلاح از خاستگاه اصلی و معنای لغوی خود و همچنین تفاوت قابل توجه رویکردهای سیاسی، فلسفی، روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و فرهنگی و تنوع نگاه‌های ارزشی نسبت به این مفهوم می‌باشد (دانشور، ۱۳۹۵: ۲).

از نظر لغت‌شناسی، اصطلاح ایدئولوژی از دو واژه یونانی «ایده» به معنای فکر، نظر، ذهن و «لوگوس» یعنی شناخت تشکیل شده و به معنای «اندیشه‌شناسی» است (علی بابایی، ۱۳۶۵: ۹۴). لغت‌نامه‌ها و فرهنگ‌های اصطلاحات، این واژه را به آرمان، انگارگان، اندیشه‌ورزی، مسلک، اعتقاد مسلکی، پندارها، دانش ایده‌ها، ماهیت و سرچشمه عقاید، دکترین، عقاید و روش‌های تفکر فرد، گروه و طبقه خاص و مجموعه‌ای از ایده‌های ناظر بر سیستم اجتماعی، اقتصادی و

۱. ملکیان، مصطفی (۱۳۷۹)، «آیا ایدئولوژیک شدن دین ممکن و مطلوب است؟»، نشریه بازتاب اندیشه، آبان ۱۳۷۹، شماره ۸، صص ۳۷-۳۱.

۲. شایگان، داریوش، (۱۳۷۳)، «ایدئولوژیک شدن سنت»، ترجمه: مهرداد مهربان، نشریه کیان، سال چهارم، شماره ۱۹، صص ۱۹-۱۰.

۳. قدسی، امیر، (۱۳۸۹)، «ایدئولوژیک شدن علم؛ پیامدها و آسیب‌ها»، نشریه جامعه‌پژوهشی فرهنگی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، دوره ۱، شماره ۲، پائیز و زمستان ۱۳۸۹، صص ۱۸۲-۱۵۹.

سیاسی معنا کرده‌اند (بريجانيان، ۱۳۷۱: ۳۹۳). دستوت دوتراسی^۱ در سال ۱۷۹۶ و در دوران انقلاب فرانسه، اولین کسی بود که این کلمه را به کار برد (لارین، ۱۳۸۰: ۲۵). وی با پیشنهاد این واژه در پی آن بود که رشته علمی جدیدی به نام «ایده‌شناسی» بنیان گذارد که ایده‌ها را به مانند موضوعاتی مستقل از هر نوع معنای متافیزیکی در نظر گرفته و ریشه‌ها و روابط آن‌ها با یکدیگر را با روش‌های علمی مطالعه کند (کندی، ۱۹۷۹: ۳۵۵). او رسالت ایدئولوژی یا علم ایده‌شناسی را شناسایی منشاء عقاید و تمیز ایده‌های صحیح از نادرست می‌دانست (بودن، ۱۹۸۹: ۴۵).

بنا به آنچه گفته شد، ایدئولوژی نخست با نگرشی مثبت و به‌عنوان یک علم و در نتیجه اعتقاد به اصالت خرد آدمی و توانایی انسان در شناخت حقیقت مطرح شد. با این حال، این مفهوم از ایدئولوژی با مفهوم آن در قرن بیستم قرابت ندارد (رجایی، ۱۳۸۱: ۲۳۹). مقابله ناپلئون با «ایدئولوژی پردازان» باعث شد این کلمه از معنای اولیه خود فاصله گرفته و با دلالت منفی به کار رود. ناپلئون که با قرائت دستوت دوتراسی از رابطه صحیح بین روشنفکران و حاکمان مخالف بود و آن را مانع بلندپروازی‌های شاهانه خود می‌دید، در سال ۱۸۱۲، تراسی و انیستیتو فرانسه را به تحقیر، «ایدئولوگ» خطاب کرد. از نظر او ایدئولوژی «نظریه‌ای بود که می‌خواست ماوراءالطبیعه را طرد کند» (کندی، ۱۹۷۹: ۳۶۰) و ایدئولوگ‌ها، افرادی بودند که می‌خواستند ملاحظات انتزاعی را جایگزین سیاست‌ورزی در عالم واقع کنند (بال و دگر، ۱۳۸۷: ۴۹). بر این اساس، ناپلئون کلمه ایدئولوژی را با دلالت منفی به کار برد.

از آن زمان تاکنون ایدئولوژی در معانی بسیار متفاوت و متنوعی به کار برده شده است. *ایگلتون* شش مفهوم مختلف ذیل را برای ایدئولوژی برمی‌شمارد؛

الف - گاه به معنای فرآیند تولید ایده‌ها، باورها و ارزش‌ها در زندگی اجتماعی است. این تعریف از ایدئولوژی به اصطلاح فرهنگ نزدیک است و از لحاظ سیاسی و معرفت‌شناختی خنثی است. همچنین این تعریف در خصوص تعارضات سیاسی ساکت است (ایگلتون، ۱۹۴۳: ۲۸).

ب - بعضی اوقات به معنای ایده‌ها و باورهای صادق یا کاذب گروه یا طبقه اجتماعی خاصی به کار می‌رود که از طریق آن، بازیگران آگاه اجتماعی جهان خود را می‌فهمند. این معنا به مفهوم جهان‌بینی و جهان‌نگری نزدیک است. در این تعریف نیز، ایدئولوژی چندان

1. Destutte de tracy.

دل مشغول تعارضات اجتماعی و سیاسی نیست (ایگلتون، ۱۹۴۳: ۲۸).

پ- گاهی اوقات نیز به مفهوم ابزاری جهت پیشبرد و مشروعیت بخشی به منافع برخی از گروه‌های اجتماعی در برابر منافع متضاد دیگر گروه‌ها، مطرح می‌شود. منافی که ایدئولوژی در پی مشروعیت بخشی به آنهاست بایستی با حفظ یا به مبارزه طلبیدن کل شکل زندگی سیاسی، مرتبط باشند (ایگلتون، ۱۹۴۳: ۲۹). ایدئولوژی در این مفهوم، به زمینه‌ای گفتمانی اطلاق می‌شود که در آن نیروهای اجتماعی به دنبال پیشبرد منافع خود هستند و بر سر مسائل تاثیرگذار در بازتولید قدرت اجتماعی نزاع می‌کنند. این تعریف می‌تواند مستلزم این فرض باشد که ایدئولوژی گفتمانی «عمل محور» بوده که در آن مباحث معرفت‌شناسانه فرع بر ملاحظات عمل‌گرایانه و سیاسی است. ایدئولوژی در این معنا، بیش از آن که دل مشغول «حقیقت» و «آنچه هست» باشد، دغدغه پیشبرد اهداف سیاسی را دارد (ترکمان، ۱۳۸۹: ۱۹).

ت- در برخی تعاریف، ایدئولوژی بر پیشبرد و مشروعیت‌دهی به منافع بخشی از گروه‌های اجتماعی تاکید کرده، اما آن را به فعالیت‌های قدرت اجتماعی حاکم محدود می‌کند؛ بدین معنا که ایدئولوژی حاکم، به همبستگی ساخت اجتماعی کمک می‌کند. این معنی از ایدئولوژی هنوز از نظر معرفت‌شناسی خنثی است (ایگلتون، ۱۹۴۳: ۳۰).

ث- گاه، ایدئولوژی با دلالت منفی به کار رفته و به ایده‌ها و باورهای اطلاق می‌گردد که از طریق تحریف و ریاکاری، به منافع گروه و طبقه حاکم اجتماعی، مشروعیت می‌بخشد (ایگلتون، ۱۹۴۳: ۳۰).

ج- گاهی نیز ایدئولوژی، باورهای کاذب یا فریب آمیزی است که نه از منافع طبقه حاکم، بلکه از ساختار مادی جامعه سرچشمه می‌گیرد. در این مفهوم نیز ایدئولوژی با دلالت منفی به کار می‌رود (ایگلتون، ۱۹۴۳: ۳۱).

تأمل در تعاریف متنوع فوق، مبین این امر است که این اصطلاح همواره با رویکردهای گوناگون معرفت‌شناختی، اجتماعی، سیاسی، روانشناختی و فرهنگی مطالعه شده است. بدین معنا که گاهی اندیشمندان با اتخاذ رویکردی معرفت‌شناسانه، ایدئولوژی را در ارتباط با علم تعریف کرده و نقطه عزیمت خود را صدق و کذب علمی عقاید دانسته‌اند^۱ و برخی دیگر، به

1. See for Example: Emmet Kennedy, A Philosopher in the Age of Revolution: Destutte de Tracy and the Origins of Ideology, Philadelphia, Memoirs of the American Philosophical Society, Volume 129, 1978.

کارکردهای اجتماعی و سیاسی آن پرداخته‌اند.^۱ دسته دیگری از صاحب‌نظران به نیاز انسان به ایدئولوژی و تاثیرات روانشناختی آن اشاره کرده^۲ و عده‌ای نیز آن را ساخت فرهنگی کم و بیش منسجمی قلمداد نموده‌اند که عناصر محیطی و روانی را یکپارچه و متحد می‌سازد.^۳

همچنین نگاه ارزشی اندیشمندان به این مفهوم، بسیار متفاوت بوده است. ایدئولوژی گاه به عنوان پدیده‌ای مثبت و راهگشا جهت تثبیت ساختار روانی فرد یا تحقق اهداف شخص یا گروه خاص، استعمال شده است. در برخی مواقع، به عنوان مفهومی منفی و به معنای ابزار جهت تحریف واقعیت و مشروعیت بخشی و حفظ سلطه طبقه حاکم به کار رفته و گاهی بدون قضاوت ارزشی و به مثابه مفهومی خنثی مورد توجه قرار گرفته است.

علیرغم اختلاف دیدگاه‌های فوق، به نظر می‌رسد می‌توان تعاریف ارائه شده در خصوص ایدئولوژی را به دو گروه عام و خاص تقسیم‌بندی کرد. در معنای عام، ایدئولوژی به مکتب سیستماتیکی اطلاق می‌شود (سروش، ۱۳۷۰: ۴) که هدفش طرح نظم اجتماعی متفاوت و جهت دادن به اقدامات و فعالیت‌های سیاسی است (سروش، ۱۳۷۰: ۲۹). در این دیدگاه، ایدئولوژی مجموعه‌ای کم و بیش نظام‌مند از گزاره‌های توصیفی و هنجاری است که برای هواداران خود چهار نقش توضیحی، ارزشیابی، هویت بخشی و برنامه‌ای ایفا می‌کند (بال و دگر، ۱۳۸۷: ۱۹-۲۰).

نقش توضیحی ایدئولوژی ناظر به توضیح پدیده‌های سیاسی مرموز و گیج‌کننده برای مردم است. کارکرد ارزشیابی آن معطوف به ارائه ضوابط و معیارهای پذیرفته شده به هواداران برای تصمیم‌گیری درباره درست و نادرست، خوب و بد و همچنین پاسخگویی به سوالاتی از این دست است که آیا تفاوت طبقاتی خوب است؟ آیا سانسور مجاز است و اگر مجاز باشد، تحت چه شرایطی مجاز است. کارکرد هویت بخشی ایدئولوژی بدین معناست که ایدئولوژی به مثابه قطب‌نمایی اجتماعی و فرهنگی به هواداران خود جهت می‌دهد تا به کمک آن هویت فردی و جمعی خود را تعریف کرده و در جهان سیاسی پیچیده و در حال دگرگونی، سوگیری مناسبی داشته باشند. سرانجام نقش برنامه‌ای ایدئولوژی، فراهم آوردن نوعی برنامه سیاسی پایه برای

1. See for example: Marx, Karl and Engels, Frederick, The German Ideology Arthur, c.J. (Ed.), London: Lawrance & Wishart, 1970.

2. See for Example: Althusser, L. for Marx, London: Allen Lane, 1969.

3. See for example: Geertz, C. Ideology as a Cultural System, In Ernest, David. (Ed.), Ideology and Discontent, New York: Free Press of Glencoe, 1964, pp.47-76, Cited in http://hypergeertz.jku.at/GeertzTexts/Ideology_Cultural.htm.

طرفداران خود است. این برنامه، پاسخی فراهم می‌آورد برای پرسشی که لنین انقلابی روس و بسیاری دیگر، پیش نهاده‌اند؛ یعنی پرسش چه باید کرد و پرسش دیگری که به همین اندازه مهم است؛ چه کسانی باید این مهم را پیش ببرند و با چه وسیله‌ای (بال و دگر، ۱۳۸۷: ۲۲-۲۰).

به طور کلی می‌توان گفت ایدئولوژی در مفهوم عام عبارت است از نخست: مجموعه‌ای کم و بیش سازمان‌یافته از گزاره‌های توصیفی و هنجاری که برای پیروانش کارکردهای توضیحی، ارزشیابی، هویت‌بخشی و برنامه‌ای دارد (بال و دگر، ۱۳۸۷: ۲۰)؛ دوم: معطوف به عمل بوده (هیوود، ۱۳۹۳: ۶۶) و به دنبال طرح نظم اجتماعی خاص و جهت دادن به اقدامات و فعالیت‌های سیاسی است (ترکمان، ۱۳۸۹: ۲۹)؛ سوم: با ارزش‌گذاری افراد به عنوان دوست یا دشمن، در پی ایجاد مرزبندی (ما-آن‌ها یا خودی-غیرخودی) است (بشیر، ۱۳۷۰: ۶۷)؛ چهارم: رابطه‌معناداری با پدیده قدرت نداشته و الزاماً در پی توجیه و مشروعیت‌بخشی به قدرت حاکم نبوده و ضرورتاً تحت حمایت حکومت و قدرت سیاسی حاکم قرار نمی‌گیرد (قدسی، ۱۳۸۹: ۱۵۴).

بر این اساس، در این مفهوم، ایدئولوژی عام‌دانه به تحریف واقعیت یا ارائه‌گزینشی واقعیت‌ها مبادرت نمی‌کند بلکه یک هم‌بسته معنایی است که در جامعه، هویت جمعی ایجاد کرده و راهنمای عملی برای موضع‌گیری انسان‌ها در برابر حوادث فراهم می‌کند. بنابراین، کسانی که با نگرش مثبت یا خنثی به ایدئولوژی می‌نگرند و همچنین نظریه‌پردازانی که رویکرد روانشناختی یا فرهنگی نسبت به ایدئولوژی اتخاذ می‌کنند، به ایدئولوژی به معنای عام، نظر دارند. همچنین هنگامی که ایدئولوژی به عنوان پدیده‌ای گریزناپذیر تلقی می‌شود که تمام واژه‌هایی که انسان از طریق آن‌ها هستی خود را درک می‌کند از پیش، آغشته و آلوده به آن هستند (آلتوسر، ۱۹۶۹: ۲۳۴)، یا زمانی که ایدئولوژی در آثار ادبی-هنری سنجیده شده و یک متن خاص سیاسی، ادبی، و... از نظر «تحلیل گفتمان انتقادی»^۱ فرکلاف^۲ مورد بررسی قرار می‌گیرد،^۳ این مفهوم عام از ایدئولوژی مدنظر است.

1. Critical Discourse Analysis.

2. Norman Fairclough.

۳. از نظر فرکلاف، بازتاب ایدئولوژی در عناصر زبان در همه سطوح قابل بررسی است؛ از نظام آوایی گرفته تا واژگان و ساخت‌های نحوی و عناصر بلاغی. سبک‌شناس یا مفسر ادبی بر مبنای سرنخ‌ها و اشاره‌های موجود در متن و نیز با استفاده از متون دیگر (ساختارهای درونی شده ایدئولوژیک) به تعبیرهایی منسجم از متن دست می‌یابد. نک به؛ فرکلاف، نورمن، (۱۳۷۹)، تحلیل انتقادی گفتمان، ترجمه: فاطمه شایسته پیران و دیگران، تهران: انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، ۱۳۷۹، ص ۹۹.

از سوی دیگر، ایدئولوژی در معنای خاص، به مجموعه‌ای از باورها و بایدهای معطوف به عمل اطلاق می‌شود که مفسر رسمی دارد، به نحو نظام‌مند در پی الزام ارزش‌های مدنظر خود در تمامی زوایای زندگی فردی و اجتماعی است، نسبت به نوآوری بسته عمل می‌کند و از پیروان خود تسلیم کامل و بدون قید و شرط طلب می‌نماید (سروش، ۱۳۷۲: ۱۲۱).

در این مفهوم، ایدئولوژی علاوه بر اینکه دارای ویژگی‌های مفهوم عام مانند نظام‌مند بودن، ارائه نوعی جهان‌بینی و راهنمایی عمل، غیریت‌سازی و تلاش برای پیشبرد منافع یک طبقه خاص است، شاخص‌های دیگری نیز دارد که عبارتند از اینکه: نخست: شبه‌معرفتی است متضمن گزاره‌های ارزشی و استدلال‌ناشدنی که از نظر تجربی اثبات‌پذیر و قابل ابطال نیستند (سروش، ۱۳۷۲: ۸۰-۷۹)؛ دوم: جزمیت داشته و نسبت به نقد و تغییر، روی خوش نشان نمی‌دهد (ملکیان، ۱۳۷۹: ۳۳)؛ سوم: محصول طبقه حاکم بوده و به دنبال حفظ نظم موجود، مشروعیت بخشی به قدرت سیاسی حاکم و حفظ منافع آنان است (مارکس، ۱۹۷۰: ۴۷)؛ چهارم: دست به تحریف یا ارائه گزینشی واقعیت‌ها می‌زند (اینگلتون، ۱۹۴۳: ۳۰)؛ پنجم، مفسر رسمی دارد و حکومت از طریق سازوکارهای الزام‌آوری مانند استفاده از قدرت سیاسی و همچنین قدرت فکری روشنفکران و نخبگان خود، در پی اجرا و الزام این نظام فکری خاص است (فیسک، ۱۳۸۱: ۱۲۰)؛ ششم: در برابر نوآوری، انعطاف‌ناپذیر است و با هدف یکسان‌سازی، خواستار حذف تفاوت‌ها و اختلاف عقاید می‌باشد، (سروش، ۱۳۷۲: ۱۲۱)؛ هفتم: تمامیت‌خواه بوده و به گونه‌ای نظام‌مند در پی تحمیل ارزش‌های خود در همه زوایای زندگی فردی و اجتماعی است (آرنت، ۱۹۵۸: ۴۶۸).

بنابراین ایدئولوژی در مفهوم خاص، به معنای ایدئولوژی گروه سیاسی و اجتماعی حاکم بر جامعه بوده و با توجه به ویژگی‌هایی چون جزمیت، تمامیت‌خواهی، تحریف یا ارائه گزینشی واقعیات، بی‌تحمل بودن نسبت به تکثر، غیریت‌سازی و مشروعیت‌بخشی و توجیه اعمال حاکمان (ملکیان، ۱۳۷۹: ۳۴)، باعث استقرار نظام‌های توتالیتر، تمامیت‌خواه و تک‌صدایی می‌شود؛ بنابراین کسانی که با دیدی منفی و انتقادی به ایدئولوژی نگریسته‌اند غالباً به این معنا از ایدئولوژی نظر داشته‌اند.

بنا به آنچه گفته شد، ایدئولوژی دالی با مدلول‌های متنوع و متکثر و واژه‌ای سهل و ممتنع است که ارائه یک تعریف مورد اجماع از آن امکان‌پذیر نیست. با این حال، می‌توان بر آن

دسته از ویژگی‌های مطرح شده برای ایدئولوژی تکیه کنیم که با نظریه‌های حقوق عمومی به مثابه نظریه‌های حقوقی معطوف به تنظیم رابطه بین حکومت و شهروندان، ارتباط پیدا کند. با توجه به اینکه موضوع این مقاله، ایدئولوژیک شدن نظریه حقوق عمومی است و نظریه‌ها به طور کلی ممکن است رویکرد جزئی و مطلق‌انگارانه داشته باشند یا رویکرد غیرجزئی، لذا جزمیت در تعریف منتخب از ایدئولوژی مدنظر قرار می‌گیرد. از سوی دیگر با عنایت به تلاش نظریه‌های حقوق عمومی برای ارائه راهکارهایی جهت تنظیم حقوقی اقتدار سیاسی، نحوه تعامل این نظریه‌ها با قدرت سیاسی نیز در تعریف مختار از ایدئولوژی، لحاظ خواهد گردید.

همچنین، به لحاظ اینکه نظام حقوق عمومی به دنبال ارائه راهکارهایی برای مدیریت تعارضات اجتماعی و تنظیم موثر اقتدار سیاسی است، لذا وصف ذکر شده در تعریف عام ایدئولوژی مبنی بر غیریت‌سازی و ایجاد مرزبندی دوست/دشمن (شایگان، ۱۳۷۳: ۱۱) و همچنین تلاش جهت پیشبرد منافع یک طبقه خاص و نیز ویژگی‌های ذکر شده در تعریف خاص ایدئولوژی مبنی بر تمامیت‌خواهی، بی‌تحمل بودن نسبت به تکثر و تلاش برای مشروعیت‌بخشی به قدرت سیاسی حاکم، در تعریف برگزیده از ایدئولوژی مطمح نظر قرار خواهد گرفت. در نهایت، با توجه به اینکه نظریه حقوق عمومی، نظریه‌ای در باب نظام حقوق عمومی به عنوان یک ساختار اجتماعی است که به عنوان یک واقعیت مستقل از ساحت نظریه، در عالم خارج وجود دارد، لذا در تعریف ایدئولوژی بر بی‌توجهی آن به واقعیات زمانی و مکانی و اصرار بر حفظ ارزش‌های ایدئولوژیک نیز تکیه می‌شود.

بنا به مراتب فوق، در این مقاله برای تعریف ایدئولوژی بر اوصافی همچون جزمیت و مطلق‌اندیشی و بی‌توجهی به واقعیات موجود تأکید شده و ایدئولوژی به مجموعه‌ای نظام‌مند از گزاره‌های توصیفی و تجویزی اطلاق می‌شود که: نخست: رویکردی مطلق‌گرایانه و جزم‌اندیشانه داشته و نسبت به هر گونه نقد و تشکیک، بی‌تحمل باشند؛ دوم: تمایل به ساده‌سازی و ارائه‌گزینشی واقعیات دارند؛ سوم: حفظ ارزش‌های ماهوی را بر ملحوظ نمودن واقعیات موجود ارجح می‌دانند؛ چهارم: مخالف‌زا و دشمن‌تراش بوده و به مرزبندی میان دوست/دشمن و ایده‌آل‌سازی از گروه خودی و اهریمن‌سازی از گروه مخالف می‌پردازند؛ پنجم: الزام نظام‌مند ارزش‌های ماهوی و مفهومی خاص از محتوای زندگی خوب را در ساحت مختلف زندگی فردی و اجتماعی شهروندان تجویز کنند و ششم: در پی پیشبرد منافع

یک گروه یا طبقه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خاص یا به دنبال حفظ نظم موجود و مشروعیت بخشی و توجیه عملکرد طبقه سیاسی حاکم باشند.

وجه افتراق این تعریف از ایدئولوژی با معنای عام آن، رابطه معنادار با قدرت و همچنین تمامیت خواهی و بی تحمل بودن نسبت به تکرار می باشد. از سوی دیگر تفاوت این مفهوم با معنای خاص آن، در این است که در این مفهوم، ایدئولوژی ضرورتاً محصول طبقه سیاسی و اجتماعی حاکم نبوده و مورد حمایت حکومت قرار نمی گیرد و با وجود ساده سازی واقعیات، الزاماً به تحریف واقعیات دست نمی یازد.

بنا به آنچه گفته شد، در این مقاله، تعریف ایدئولوژی به تعریف خاص آن نزدیکتر بوده و نگرش ارزشی این نوشتار به ایدئولوژی، منفی است. با این حال، این نوع نگرش با نگاه منفی کسانی چون مارکس، آرون و پارسونز به ایدئولوژی که آن را تلاشی آگاهانه جهت تحریف واقعیت می دانند (الستر، ۱۹۸۲: ۳۲)، متفاوت است.

۲. نظریه حقوق عمومی

با توجه به اینکه «نظریه حقوق عمومی» در وهله نخست نوعی نظریه است، لذا برای ارائه تعریفی از «نظریه حقوق عمومی»، ابتدا مفهوم «نظریه» تبیین شده و به این پرسش مهم پرداخته می شود که آیا اساساً می توان به گزاره های غیر تجربی و تجویزی، عنوان نظریه اطلاق نمود و سپس با اشاره به «نظام حقوق عمومی» به عنوان موضوع «نظریه حقوق عمومی»، مفهوم «نظریه حقوق عمومی» تبیین می شود.

واژه «تئورین»^۱ که کلمه «تئوری»^۲ از آن مشتق شده است به معنای «نظر کردن، توجه کردن و تعمق کردن» است (اسپرینگز، ۱۳۸۷: ۱۸). در کتاب فرهنگ علوم اجتماعی نظریه «مجموع بینش های سازمان یافته و منتظم در مورد موضوعی مشخص» تعریف شده است (بیرو، ۱۳۷۰: ۳۸). اسپرینگز نیز در کتاب فهم نظریه های سیاسی، نظریه را «تصوری نمادین از کلیتی نظم یافته» تلقی کرده (اسپرینگز، ۱۳۸۷: ۲۵) و آندرو هیوود در کتاب مقدمه نظریه سیاسی می نویسد؛ «در گفتمان دانشگاهی، نظریه، پیشنهادی توضیحی و اندیشه یا اندیشه هایی است که به هر صورتی می کوشد، نظم یا معنا را بر پدیدارها بار کند» (هیوود، ۱۳۸۸: ۲۵). بسیاری از

1. Theorien.
2. Theory.

صاحب‌نظران بر بازسازی واقعیت توسط نظریه‌ها تأکید کرده و اذعان می‌کنند که نظریه‌ها ناگزیر از در نظر گرفتن پدیده‌ها به گونه‌ای غیر از حالت واقعی آنها هستند. آنها بر این باورند که تشکیل نظریه صرفاً کشف یک واقعیت نهفته نیست بلکه شیوه نگرشی به واقعیت‌ها، سازمان‌دهی و بازنمایی آنها است (کاپلان، ۱۹۶۴: ۳۰۸). حاصل این دیدگاه این است که نیازی به یافتن یک نظریه مبتنی بر واقعیت نخواهیم داشت بلکه نیازمند ترویج نظریه‌های مختلف هستیم بدون اینکه آنها را داوطلبانی متعدد ببینیم که برای احراز یک فرصت شغلی صف کشیده و منتظر آزمون هستند (کاپلان، ۱۹۶۴: ۳۰۹). بر همین مبنا، برخی صاحب‌نظران نظریه را به مثابه یک بازی مدل‌سازی می‌نگرند که تصاویر مربوط به دنیای واقعی را بازسازی و مرتب می‌کند (اگنیو و پایک، ۱۹۷۸: ۲۰۰). تعریف ماکس وبر از نظریه مبتنی بر همین عقیده است. از نظر او، انسان‌ها از چشم‌انداز نظریه‌ها با واقعیت‌های اجتماعی و طبیعی برخورد می‌کنند. آنها همواره در برخورد با واقعیت‌های محیطی و اجتماعی‌شان دچار ابهام و سردرگمی بوده و بخش‌های زیادی از این واقعیات را نمی‌توانند بفهمند یا تبیین کنند. به همین دلیل، می‌کوشند تا این واقعیات ناشناخته، پراکنده و نامنظم را سازماندهی و منظم کرده و ارتباطات درونی و منطقی آنها را در قالب «نظریه» بررسی نمایند. از اینجا کارکرد اصلی نظریه آشکار می‌گردد. از منظر ماکس وبر؛ نظریه از یک سو علیت و ارتباط درونی و منطقی میان مشاهدات بیرونی را ممکن می‌سازد و از سویی دیگر به محققین این امکان را می‌دهد که با تمرکز بر بخشی از واقعیت، بتوانند آن را بهتر بشناسند و بفهمند و در نهایت این امکان و توانایی را به انسان‌ها می‌بخشد که بر واقعیت محیطی تأثیر گذاشته و بر آن تسلط یابند (وبر، ۱۹۶۸: ۱۹).

یکی از سوالات مهم این است که دانشمندان چگونه نظریات خویش را سازمان می‌دهند؟ برای اثبات گرایان همه چیز از واقعیت بیرونی آغاز شده و در آن پایان می‌یابد. آنها بر تبعیت ذهن از عین (واقعیت خارجی) تأکید می‌کنند و معتقدند دانشمندان مختلف، از طریق استقراء، مشترکات و ارتباطات میان مشاهدات به دست آمده از واقعیت خارجی را کشف نموده و بر آن اساس چارچوب نظریه خویش را سامان می‌بخشند. اما وبر در نظرگاهی متمایز، نظریه را از واقعیت بیرونی آغاز می‌کند و با سازماندهی قیاسی و آشکارا ذهنی، پایان می‌بخشد. او بر «تحلیل‌های ذهنی» در نظریه پردازی تأکید داشته و معتقد است که دانشمندان همواره در

برخورد با واقعیت‌های پیرامون خود، سه مرحله مجزا را پشت سر می‌گذارند: استقراء، قیاس و استقراء مجدد (مقایسه). آنها در مرحله اول، در اثر برخی مشاهدات (کم و جزئی) برانگیخته می‌شوند و سولاتی در ذهنشان پدید می‌آید و در پی یافتن پاسخی برای آنها بر می‌آیند. در مرحله دوم، چارچوب‌های اصلی نظریه خویش را در ذهن پی‌ریزی می‌کنند، ارتباطات میان اجزا را به شکل منطقی و قیاسی به روی کاغذ آورده و الگوی حاکم بر آن واقعیت اجتماعی یا طبیعی را بنیان می‌گذارند و از این طریق به آن واقعیت پراکنده و مبهم، صورتی منظم و شفاف می‌بخشند. در مرحله بعد به جهان خارجی بازگشته و واقعیت محیطی را با «الگوی ذهنی» خویش مقایسه می‌کنند. در این مرحله آنها سعی می‌کنند انعطاف‌پذیری لازم را به منظور توجیه برخی عدم تناسب‌ها به وجود آورند. ماکس وبر از این الگوی ذهنی با عنوان «تیپ ایده‌آل»^۱ یا نوع عالی یاد می‌کند. از نظر او تیپ ایده‌آل لزوماً منطبق بر واقعیت خارجی نیست. بلکه اجزایی از آن را در برمی‌گیرد که از نظر دانشمند مهم‌تر و برجسته‌تر بوده‌اند (وبر، ۱۹۶۸: ۲۲).

از سوی دیگر، مفهوم «نظریه حقوق عمومی» را می‌توان با وام گرفتن تعریف هارت^۲ از نظریه حقوقی، تبیین کرد. همانگونه که او مسأله اصلی نظریه حقوقی را معطوف به «چیستی حقوق» می‌داند (ابدالی، ۱۳۸۸: ۳۲)، نظریه حقوق عمومی را نیز می‌توان نظریه‌ای دانست که به «چیستی حقوق عمومی» پرداخته و به این سوال پاسخ می‌دهد که چه چیز خاص و منحصر-به‌فردی در نظام حقوق عمومی وجود دارد که آن را از سایر نظام‌های حقوقی منجمله نظام حقوق خصوصی جدا می‌سازد (لاکلین، ۲۰۱: ۲۲). با این نگرش، نظریه حقوق عمومی به معنای «نظریه‌ای درباره حقوق عمومی» محیط بر نظام حقوق عمومی بوده و در قدم اول، خود نظام حقوق عمومی را موضوع بحث و بررسی قرار می‌دهد. لاکلین^۳ بر این باور است که پاسخ به سوال در باب چیستی حقوق عمومی را فقط با تکیه بر این فرض می‌توان پاسخ داد که حقوق عمومی، مستقل و دارای هویتی منفرد و متمایز قلمداد شود. از نظر او، این ویژگی، ناشی از ماهیت منحصر به فرد موضوع، وظایف و کارکردهای حقوق عمومی است (لاکلین، ۱۳۸۸: ۳۷). در همین راستا، برخی صاحب‌نظران، بر این عقیده‌اند که برای شناخت حقوق

1. Ideal Type.
2. H.L.A. Hart.
3. Martin Loughlin.

عمومی باید درباره موضوع آن جستجو کرد. آنها اعلام می‌دارند؛ «بی‌گمان، موضوع حقوق عمومی بر چیستی آن تاثیر می‌گذارد. حقوق عمومی نمی‌تواند بریده از این هویت و ویژگی‌های پیچیده‌ای که موضوع آن پیدا کرده است، خود را تعریف کند. بر همین اساس، نظریه حقوق عمومی نیز پیچیدگی‌های خاص خود را می‌یابد» (راسخ، ۱۳۹۴: ۶۵). یکی از این پیچیدگی‌ها این است که آیا ما حقوق عمومی را به مثابه واقعیتی بیرونی تلقی می‌کنیم که نظریه‌ها در پی کشف ماهیت آن هستند یا معتقدیم با نظریه‌پردازی در خصوص این مفهوم، می‌توان پیشنهاداتی برای تأسیس یا تغییر نظام حقوق عمومی ارائه کرد. برای پاسخ به این سوال، در گام اول ضروری است حقوق عمومی را از حق‌های عمومی و رشته حقوق عمومی که در عالم آموزش و آکادمیا، مطرح می‌شود، تفکیک نموده و تصریح کرد که مراد ما از حقوق عمومی، نظام حقوق عمومی است که در جامعه به مثابه یک برساخت و ساختار وجود دارد (راسخ، ۱۳۹۴: ۶). در وهله دوم، بایستی تأکید کرد که نظریه‌های حقوق عمومی غالباً از «موضوع» حقوق عمومی «چه می‌کند؟» آغاز می‌کنند تا به بیان «روش» آن، «چگونه انجام می‌دهد؟» برسند (لاکلین، ۱۳۸۸: ۳۷).

مطالعه نظریه‌های مختلف حقوق عمومی حاکی از آن است که این نظریه‌ها به طور کلی بر مفهوم اجمالی^۱ از «موضوع حقوق عمومی» اتفاق نظر داشته و حقوق عمومی را به نحو اجمالی و در یک سطح و طراز کلی؛ مجموعه‌ای از هنجارها، سازمان‌ها و رویه‌های حقوقی تأسیس و تنظیم‌کننده اقتدار سیاسی، می‌دانند. اما آنچه موجب تمایز و تفکیک نظریه‌های مذکور می‌شود، دیدگاه متمایز آنها درباره «روش حقوق عمومی» است. لذا پرسش اصلی آن است که هنجارها، نهادها و رویه‌های حقوق عمومی چگونه اقتدار سیاسی را تنظیم می‌کنند؟ نظریه‌های مختلف حقوق عمومی، پاسخ‌های متنوعی به این پرسش داده‌اند.

یکی از نکات مهمی که در خصوص نظام حقوق عمومی بایستی مورد توجه قرار گیرد آن است که اگرچه این نظام به منزله یک برساخت در عالم خارج وجود دارد (راسخ، ۱۳۹۴: ۶۵)، اما موجودیت عینی کاملاً مستقل از ساحت نظریه ندارد. لذا، با وجود آنکه نظریه‌های حقوق عمومی، به هنگام تعریف «موضوع حقوق عمومی»، شکل توصیفی دارند، لیکن در برخی مواقع هنگامی که از «روش حقوق عمومی» یا چگونگی تنظیم اقتدار سیاسی توسط

حقوق عمومی، سخن می‌گویند، به حوزه «باید» وارد شده و حالت تجویزی به خود می‌گیرند. آنها از ویژگی‌هایی که قواعد و مقررات حقوق عمومی «باید» دارا باشند تا کارآمد یا پذیرفتنی باشند، سخن می‌گویند. بر این اساس، نظریه حقوق عمومی محدود و منحصر به نظریات توصیفی نبوده و نظریات تجویزی را نیز در بر می‌گیرد. بدین معنا که این نظریه‌ها صرفاً محدود به توصیف و تبیین نظام حقوق عمومی موجود و مستقر در یک یا چند کشور خاص نمی‌شود و در برخی مواقع، هنگام سخن گفتن از تنظیم اقتدار سیاسی، به حیطه تجویز نیز ورود خواهد کرد. موضوع یادشده، این سوال اساسی را متبادر به ذهن می‌کند که آیا اساساً می‌توان نظریه‌های تجویزی حقوق عمومی را نظریه دانست یا نظریه‌های حقوق عمومی صرفاً ناظر به نظریه‌های توصیفی مربوط بر چیستی حقوق عمومی است که در پی «باز یافتن، تعیین کردن یا به کف آوردن محتوای» این مفهوم می‌باشند.

در پاسخ به سوال فوق‌الذکر، می‌توان به دیدگاه اندیشمندان در باب شناسایی یا عدم شناسایی نظریه‌های حقوقی تجویزی مراجعه کرد. برخی از حقوقدانان نظریه حقوقی را صرفاً «فلسفه تحلیلی» یا دانش ناظر بر تحلیل مفهومی حقوق قلمداد کرده و مسأله اصلی نظریه حقوقی را «چیستی ماهیت حقوق» می‌دانند (ابدالی، ۱۳۸۸: ۳۲-۳۱). آنها بر این عقیده‌اند که نظریه حقوقی، واقعیت‌های تحلیلی^۱ که به نحو پیشینی درباره مفهوم حقوق قابل تشخیص‌اند و همچنین ویژگی‌های ضروری یا اساسی نمونه‌های این مفهوم را تبیین می‌کنند (کلمن، ۲۰۰۱: ۱۷۹). نظریه پردازان مذکور با این استدلال که در نظریه‌های انتقادی حقوقی همچون نظریه‌های حقوقی فمینیستی و مارکسیستی، تحلیل مفهومی جایگاهی ندارد و عمدتاً به خاستگاه‌های حقوق توجه شده است، نظریه‌های مزبور را مصداق نظریه حقوقی ندانسته و ذیل عنوان فلسفه حقوق مورد بررسی قرار می‌دهند (ابدالی، ۱۳۸۸: ۳۴). برخی دیگر از اندیشمندان نیز بر این باورند که چیزی به نام نظریه تجویزی وجود ندارد و نظریه تجویزی در حقیقت همان ایدئولوژی است. به عنوان مثال، بشیریه در مقدمه کتاب نظریه‌های دولت از به کار بردن عنوان نظریه‌های تجویزی دولت توسط وینسنت انتقاد کرده و اعلام می‌دارد؛ در صورتی که مقصود نویسنده این باشد که چنین نظریاتی پیشنهادهایی درباره نحوه سازماندهی به دولت به دست می‌دهند، در آن صورت تلقی چنین ایدئولوژی‌هایی به عنوان تئوری، از دیدگاه

1. Analytic Truth.

روش‌شناسی، نادرست است. زیرا میان ایدئولوژی و تئوری فرق‌های اساسی وجود دارد (وینست، ۱۳۸۹: ۶). اما بعضی دیگر از صاحب‌نظران، با تفکیک بین نظریه تجربی و غیرتجربی، اعلام می‌کنند که نظریات غیرتجربی می‌توانند هنجاری و تجویزی باشند. به عنوان مثال، آندرو هیوود، نظریه‌های سیاسی را به نظریه‌های تجربی و غیرتجربی تقسیم کرده و می‌گوید: «نظریه‌هایی مانند اینکه طبقه اجتماعی، عامل اصلی تعیین‌کننده رفتار رأی‌دادن مردم است، نظریه‌های تجربی سیاسی هستند که در محک مشاهدات و مطالعات تجربی سنجیده می‌شوند» (هیوود، ۱۳۸۸: ۲۵). به زعم هیوود، چون نظریه سیاسی هدف‌ها و وسیله‌های اقدام و عمل سیاسی را بررسی می‌کند، آشکارا با مسائل اخلاقی یا هنجاری مانند اینکه: «چرا من باید از دولت اطاعت کنم؟» و مانند آن سروکار دارد (هیوود، ۱۳۸۸: ۲۶). اسپرینگر نیز در کتاب فهم نظریه‌های سیاسی، تأکید می‌کند که نظریه‌ها هم می‌توانند توصیفی باشند و هم هنجاری (اسپرینگر، ۱۳۸۷: ۲۱). بنا به آنچه گفته شد، نظریه هم شامل گزاره‌های تجربی و توصیفی می‌شود و هم گزاره‌های غیرتجربی تجویزی. بنابراین بر خلاف اثبات‌گرایان، می‌توان از شناسایی نظریه‌های تجویزی حقوق عمومی سخن گفت.

پس از ارائه مفهوم «ایدئولوژی» و تشریح مفهوم «نظریه حقوق عمومی»، در ادامه به تبیین مفهوم «ایدئولوژیک شدن نظریه‌های حقوق عمومی» پرداخته می‌شود.

۳. امکان و پیامدهای ایدئولوژیک شدن نظریه حقوق عمومی

همانگونه که پیشتر گفته شد طیف وسیع تعاریف، تفاوت رویکردها و تنوع نگرش‌های مطرح شده در خصوص ایدئولوژی، آن را به مفهومی پیچیده تبدیل کرده است که ارائه یک تعریف مورد اجماع از آن امکان‌پذیر نیست. با این حال در انتهای بخش اول این پژوهش، با تکیه بر تعریف «نظریه حقوق عمومی»، تعریفی از ایدئولوژی ارائه شد که بر ویژگی‌هایی مانند جزمیت، تمامیت‌خواهی و بی‌تحمل بودن نسبت به تکرر، تلاش در جهت پیشبرد منافع یک طبقه اجتماعی خاص یا مشروعیت‌بخشی به قدرت سیاسی حاکم، غیریت‌سازی و ساده‌سازی یا ارائه‌گزینشی واقعیات تأکید داشت. بر این اساس، در این بخش، ابتدا به این سوال اساسی پاسخ داده خواهد شد که «نظریه حقوق عمومی در صورت اتصاف به چه ویژگی‌هایی، ایدئولوژیک خواهد شد؟» و سپس به این موضوع پرداخته می‌شود که «آیا ایدئولوژیک شدن

نظریه حقوق عمومی اساساً ممکن و مطلوب است؟». به عبارتی دیگر، آیا نظریه‌های حقوق عمومی قابلیت ایدئولوژیک شدن را دارند و پیامد ایدئولوژیک شدن آنها چه خواهد بود.

با توجه به تعریف ارائه شده از ایدئولوژی، یک نظریه حقوق عمومی را در صورتی می‌توان ایدئولوژیک خواند که آن نظریه به عنوان مجموعه‌ای از گزاره‌های توصیفی و تجویزیِ ناظر به تنظیم اقتدار سیاسی، نخست، در ارائه راهکار جهت تنظیم اقتدار سیاسی رویکردی مطلق‌گرایانه و جزم‌اندیشانه داشته و هیچگونه سوال، نقد و شکی را نسبت به مقدمات اندیشه خود برنتابد. دوم، متمایل به ساده‌سازی و ارائه‌گزینشی واقعیت بوده و با رجحان اصول و ارزش‌های ماهوی خود بر واقعیات موجود، صرفاً به واقعیاتی توجه کند که در راستای اهداف و آرمان‌های ایدئولوژیک آن نظریه باشد. سوم، در کار مرزبندی (دوست-دشمن، ما-آنها و خودی-غیرخودی) و ایده‌آل‌سازی از «گروه خودی/ما» و اهریمن‌سازی از «گروه مخالف/دشمن» باشد؛ چهارم، الزام نظام‌مند ارزش‌های ماهوی و مفهومی خاص از محتوای زندگی خوب را در ساحات مختلف زندگی فردی و اجتماعی شهروندان تجویز کنند و پنجم، در پی پیشبرد منافع یک گروه یا طبقه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خاص یا به دنبال حفظ نظم موجود و مشروعیت‌بخشی و توجیه عملکرد طبقه سیاسی حاکم باشند.

بنا به مراتب فوق، چنانچه یک نظریه حقوق عمومی واجد ویژگی‌های پیش‌گفته باشد، ایدئولوژیک می‌شود و هرچه عناصر بیشتری از تعریف ذیل را در خود جای دهد، ایدئولوژیک‌تر خواهد شد. بر این اساس، «ایدئولوژیک شدن نظریه حقوق عمومی» را می‌توان در چهار سطح زیر تعریف نمود:

الف - خاستگاه ایدئولوژیک: منظور از خاستگاه ایدئولوژیک نظریه، ارزش‌های بنیادین و ایدئولوژی‌های سیاسی و اجتماعی است که اگرچه در محتوای اصلی نظریه حقوق عمومی تجلی نمی‌یابند اما در حقیقت تغذیه‌کننده مبانی فکری و موضع‌گیری‌های آن نظریه هستند. شایان ذکر است در بحث از خاستگاه ایدئولوژیک، ایدئولوژی در معنای عام مورد نظر نبوده و شامل مکاتبی همچون لیبرالیسم نمی‌شود. بنابراین چنانچه یک نظریه حقوق عمومی مبتنی بر ایدئولوژی‌های تمامیت‌خواهی مانند نازیسم، فاشیسم و مانند آن، باشد می‌توان آن نظریه را به لحاظ دارا بودن خاستگاه ایدئولوژیک، ایدئولوژیک خواند.

ب - رویکرد ایدئولوژیک: مقصود از رویکرد ایدئولوژیک نظریه حقوق عمومی،

رویکرد جزمی و مطلق انگارانه نظریه است. بر این مبنا، اصرار یک نظریه به ارائه سیستم جزمی و مطلق اندیشه و بی تحمل بودن نسبت به هرگونه نقد و تشکیک، باعث ایدئولوژیک شدن رویکرد آن خواهد شد. علاوه بر این، نظریه‌هایی که حفظ ارزش‌های بنیادین خود را مرجح بر توجه به واقعیاتی همچون شکل و فعالیت حکومت و رابطه حکومت و شهروندان در عالم واقع می‌دانند نیز رویکرد ایدئولوژیک دارند.

پ- محتوای ایدئولوژیک: بدین معنا که نظریه مذکور تا چه اندازه تمامیت خواه و بی تحمل نسبت به تکثر بوده و با ارائه مفهوم «خاص» خود از «محتوای زندگی خوب»، موافق با استفاده دولت از سازوکارهای قهرآمیز و تحمیل‌گرانه، جهت الزام این ارزش‌ها در ساحات فردی و اجتماعی زندگی شهروندان مختلف می‌باشد.

ت- کارکرد ایدئولوژیک: منظور از کارکرد ایدئولوژیک نظریه این است که فارغ از محتوا و رویکرد، آیا این نظریه دارای کارکرد حفظ نظم موجود، توجیه و مشروعیت‌بخشی به قدرت سیاسی حاکم یا پیشبرد منافع یک طبقه خاص اجتماعی، سیاسی و اقتصادی می‌باشد. برای اِتصاف یک نظریه حقوق عمومی به وصف ایدئولوژیک، صرفاً نایستی به محتوای ایدئولوژیک آن نظریه نگریست زیرا وجود خاستگاه، رویکرد و کارکرد ایدئولوژیک در یک نظریه نیز منجر به ایدئولوژیک بودن آن خواهد شد. از سوی دیگر برای اینکه نظریه‌ای را ایدئولوژیک بدانیم نیاز نیست که همزمان خاستگاه، رویکرد، محتوا و کارکرد نظریه مذکور ایدئولوژیک باشد. بنابراین اگر یکی از عناصر پیش گفته نیز واجد وصف ایدئولوژیک شود، می‌توان از ایدئولوژیک بودن نظریه سخن گفت. با این حال هرچه تعداد بیشتری از عناصر فوق ایدئولوژیک باشند، نظریه مذکور ایدئولوژیک‌تر خواهد بود.

پس از تبیین نحوه «ایدئولوژیک شدن نظریه حقوق عمومی»، نوبت آن رسیده است که به این سوال مهم پرداخته شود، آیا نظریه‌های حقوق عمومی در عالم واقع، قابل ایدئولوژیک شدن هستند. از مباحثی که در تعریف مفهوم «ایدئولوژی» و «نظریه حقوق عمومی» مطرح شد، روشن می‌شود که این دو مفهوم در ویژگی‌هایی همچون «عدم تعلق کامل به حوزه علوم تجربی و محدود نشدن گزاره‌های آنها به گزاره‌های توصیفی قابل آزمون توسط مشاهدات و آزمون‌های تجربی»، «رابطه معنادار با قدرت سیاسی»، «مواجهه با منافع طبقات مختلف اجتماعی» و مانند آن با هم اشتراک دارند. همچنین با توجه به اینکه نظریه حقوق عمومی

نوعی نظریه است که بنا به تعریف وبری، بر تیپ‌های ایده‌آل یا بخشی از واقعیات، تأکید ویژه دارد (لاگین، ۱۹۹۲: ۵۹) و ایدئولوژی نیز در کار ساده‌سازی و ارائه‌گزینی واقعیات است، لذا بسیار محتمل است که نظریه‌های حقوق عمومی بر آن بخش از واقعیات تأکید کنند که همسو با ارزش‌ها و اهداف ایدئولوژیک آنهاست. بنابراین نظریه‌های حقوقی به طور کلی و نظریه حقوق عمومی به طور خاص، جزء پدیده‌هایی هستند که احتمال ایدئولوژیک شدنشان بسیار است.

با این همه، برخلاف ایدئولوژی که با تفکر فلسفی ناسازگار بوده و «هسته مرکزی‌اش را چند نیمه حقیقت تشکیل می‌دهند که به عنوان حقیقت‌های دارای ارزش و اعتبار کلی و مطلق شناسانده می‌شوند، آن هم با وجود همه دلیل‌هایی که می‌توانند عکس‌اش را ثابت کنند» (شایگان، ۱۳۷۳: ۱۰)، نظریه حقوق عمومی خود از جنس فلسفه است. بدین معنا که نظریه حقوق عمومی به عنوان بخشی از فلسفه حقوق، اصولاً از تشکیک در مقدمه اصلی احتجاج قیاسی خود سرباز نمی‌زند و نسبت به نقد و سوال بی‌تحمل نیست. این در حالی است که ایدئولوژی، همه چیز را از یک قضیه مسلم و بدیهی آغاز و بقیه گزاره‌ها را از همان قضیه استنتاج می‌کند و دیگر به هیچ تجربه‌ای اجازه دخالت در مقدمات و نتایج بحث خود را نمی‌دهد (آرنت، ۱۹۵۸: ۳۲۶). از سوی دیگر، با توجه به اینکه بسیاری از صاحب‌نظران، هدف نظریه حقوق عمومی را تنظیم و قاعده‌مند ساختن اقتدار سیاسی توسط نظام حقوق عمومی دانسته‌اند، لذا تحقق این هدف، اگرچه باعث مشروعیت اقتدار سیاسی می‌شود لیکن با کارکرد ایدئولوژی که توجه همیشگی و بلاقید و شرط، عملکرد حکومت است ناسازگار خواهد بود. بنا به مراتب فوق، اگرچه ایدئولوژیک شدن نظریه حقوق عمومی محتمل است لیکن امری اجتناب‌ناپذیر نبوده و نمی‌توان ادعا کرد که نظریه‌های حقوق عمومی، گریز و گزیری از ایدئولوژیک شدن ندارند.

پرسش آخری که بایستی در آن تامل کرد اینکه اگر ایدئولوژیک شدن «نظریه حقوق عمومی» ممکن و محتمل است، پیامدهای ایدئولوژیک شدن نظریه مذکور چیست. به عبارت دیگر، از چه رو بسیاری از نظریه‌پردازان عرصه حقوق عمومی در تلاش‌اند تا از ایدئولوژیک شدن نظریه خود جلوگیری کنند. کلید اصلی پاسخ به این سوال در فهم کارکرد نظام حقوق عمومی نهفته است. بدین معنا که با توجه به اینکه نظریه‌های حقوق عمومی در پی ارائه و

پیشنهاد نظام حقوق عمومی‌ای هستند که بتواند به تنظیم کارآمد رابطه حکومت و شهروندان و مدیریت موثر تعارضات موجود در سطح حیات اجتماعی دست یازد، لذا چنانچه یک نظریه حقوق عمومی به جای پیشنهاد ترتیبات موثر جهت تنظیم و قاعده‌مند ساختن اقتدار سیاسی به دنبال حفظ وضع موجود و توجیه عملکرد حاکمان باشد یا به جای عطف توجه به مصلحت حیات جمعی، وجهه همت خود را؛ پیشبرد منافع یک یا چند طبقه خاص اجتماعی، اقتصادی و... قرار دهد و بدون توجه به تکثر موجود در سطح عقاید و باورهای شهروندان، برداشت خاص خود از خیر و زندگی مطلوب را به شهروندان تحمیل نماید، در این صورت به دلیل دامن زدن به تعارضات اجتماعی به جای حل آنها، راهکارهای پیشنهادی این نظریه در خصوص نحوه تنظیم حقوقی اقتدار سیاسی، به حل تعارضات اجتماعی، یاری نخواهد کرد. بر این اساس، ایدئولوژیک بودن محتوا و کارکرد هر نظریه حقوق عمومی باعث کاهش کارآیی نظام حقوق عمومی‌ای خواهد شد که نظریه مذکور آن را تجویز و توصیه می‌کند.

از سوی دیگر با توجه به اینکه نظریه حقوق عمومی به عنوان نظریه‌ای در باب نظام حقوق عمومی - به مثابه یک ساختار اجتماعی که در عالم واقع وجود داشته و به تنظیم اقتدار سیاسی می‌پردازد - است، لذا نباید از واقعیات تجربی مربوط به دولت و حکومت و همچنین نیازهای در حال تغییر جوامع در طول زمان، غفلت کند. بر این اساس، ایدئولوژیک شدن این نظریه‌ها و عدم توجه به واقعیاتی همچون نوع رابطه شهروندان و حکومت در عالم واقع و همچنین سبک و فعالیت متفاوت حکومت در جوامع و دوره‌های تاریخی مختلف، باعث می‌شود نظریه‌های مذکور از مواجهه و پاسخگویی به همه مسائل مبتلابه حقوق عمومی قصور ورزند و در نتیجه با توجه به عدم تبیین درست مساله، کارآمدی راهکارهای پیشنهادی آن نظریه تحت-الشعاع قرار می‌گیرد.

بنابه آنچه گفته شد، ایدئولوژیک بودن یک نظریه در هر یک از سطوح رویکرد، محتوا و کارکرد؛ باعث ناکارآمدی راهکارهای پیشنهادی آن و بالتبع عدم توفیق نظام حقوق عمومی پیشنهادی این نظریه در تنظیم اقتدار سیاسی خواهد شد.

نتیجه‌گیری

واژه ایدئولوژی در سیر تکاملی خود دستخوش تعبیرها و برداشتهای مختلف شده و در

سنت‌های فکری مختلف و با نگاه‌های ارزشی متفاوت و رویکردهای متنوع، مورد اشاره قرار گرفته است به نحوی که تاکنون هیچ تعریف منسجم و واحدی از این واژه ارائه نشده است (قدسی ۱۳۹۱: ۱۷۰). یافته‌های حاصل از مطالعات نگارنده حاکی از آن است که علیرغم مخالفت بسیاری از اندیشمندان با «ایدئولوژیک شدن نظریه‌های حقوق عمومی»، مشارکت حقوقدانان در خلق ادبیات مربوط به ایدئولوژی اندک بوده و مفهوم «ایدئولوژیک شدن نظریه حقوق عمومی» تاکنون به روشنی تبیین نشده است. در میان مفاهیم عام و خاص ایدئولوژی، مفهوم ارائه شده در این مقاله از ایدئولوژی به مفهوم خاص آن نزدیک‌تر بوده و با اشاره به ویژگی‌هایی همچون جزمیت، نقدناپذیری، بی‌تحمل بودن نسبت به تکرار و تلاش برای مشروعیت‌بخشی به قدرت طبقه حاکم یا پیشبرد منافع یک گروه یا طبقه خاص، ایدئولوژی در این نوشتار با دلالت منفی به کار رفت.

از سوی دیگر در این نوشتار، نظریه حقوق عمومی نیز به عنوان نظریه‌ای درباره «نظام حقوق عمومی» تعریف شده و این نظام به عنوان ساختاری که در عالم واقع وجود داشته و به ایفای نقش می‌پردازد، از رشته حقوق عمومی و مفهوم «حقوق عمومی» تفکیک گردید. همچنین بیان شد که نظریه‌های حقوق عمومی در بسیاری مواقع، در هنگام سخن گفتن از روش حقوق عمومی یعنی «چگونگی تنظیم اقتدار سیاسی»، از حالت توصیفی فاصله گرفته و به عرصه هنجار و تجویز، ورود می‌کند که این امر از اعتبار نظریه‌های مذکور نمی‌کاهد. بنابراین نظریه‌های حقوق عمومی هم توصیفی هستند و هم تجویزی و همین ماهیت آنها به همراه ارتباط معنادارشان با قدرت سیاسی، نقاط برخورد این نظریه‌ها با ایدئولوژی را افزایش می‌دهد. با این حال تعلق این نظریه‌ها به عالم فلسفه و هدف آنها برای تنظیم و قاعده‌مند ساختن و نه توجیه مدام و بلاقید عملکرد طبقه سیاسی حاکم، باعث تمایز آنها از ایدئولوژی می‌شود. بنابراین می‌توان قائل به امکان ارائه نظریه‌هایی غیرایدئولوژیک از حقوق عمومی شد.

همچنین در این مقاله، با توجه به تعاریف فوق از مفاهیم «ایدئولوژی» و «نظریه حقوق عمومی»، اعلام شد که نظریه حقوق عمومی به عنوان مجموعه‌ای از گزاره‌های توصیفی و تجویزی ناظر به تنظیم اقتدار سیاسی، در صورتی ایدئولوژیک می‌شود که نخست، در ارائه راهکار جهت تنظیم اقتدار سیاسی رویکردی مطلق‌گرایانه و جزم‌اندیشانه داشته و هیچگونه

سوال، نقد و شکی را نسبت به مقدمات اندیشه خود برنتابد. دوم، متمایل به ساده‌سازی و ارائه‌گزینشی واقعیت بوده و با رجحان اصول و ارزش‌های ماهوی خود بر واقعیات موجود، صرفاً به واقعیاتی توجه کند که در راستای اهداف و آرمان‌های ایدئولوژیک آن نظریه باشد. سوم، در کارِ مرز بندی (دوست- دشمن، ما- آنها و خودی- غیر خودی) و تقدیس «ما» و اهریمن‌سازی از «دشمن» باشد؛ چهارم، الزام نظام‌مند ارزش‌های ماهوی و مفهومی خاص از محتوای زندگی خوب را در ساحات مختلف زندگی فردی و اجتماعی شهروندان تجویز کنند و پنجم، در پی پیشبرد منافع یک گروه یا طبقه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خاص یا به دنبال حفظ نظم موجود و مشروعیت بخشی و توجیه عملکرد طبقه سیاسی حاکم باشند. بنا به تعریف فوق، ایدئولوژیک شدن نظریه حقوق عمومی در چهار سطح خاستگاه، محتوا، رویکرد و کارکرد تبیین شد.

در نهایت، با اشاره به پیامدهای «ایدئولوژیک شدن نظریه حقوق عمومی» از جمله غفلت از واقعیات‌های موجود از جمله نوع رابطه شهروندان و حکومت در عالم واقع و همچنین سبک و فعالیت متفاوت حکومت در جوامع و دوره‌های تاریخی مختلف و همچنین دامن زدن به تعارضات اجتماعی به جای مدیریت آنها و مانند آن، پیشنهاد شد؛ به منظور درک مساله و شناخت موضوعات اصلی و واقعیت‌روابطی که نظام حقوق عمومی به دنبال تنظیم آن است و همچنین ارائه راهکارهایی کارآمد برای تنظیم اقتدار سیاسی، نظریه‌پردازان این حوزه تلاش کنند تا نظریه‌ای غیر ایدئولوژیک از حقوق عمومی ارائه دهند. در این پیشنهاد سه پیش فرض اصلی «امکان ایدئولوژیک شدن نظریه حقوق عمومی»، «عدم مطلوبیت ایدئولوژیک بودن این نظریه‌ها» و «امکان اجتناب از فروغلطیدن نظریه حقوق عمومی به عرصه ایدئولوژی» نهفته است.

فهرست منابع

الف - فارسی

کتاب‌ها

- ابدالی، مهرزاد، (۱۳۸۸)، *درآمدی بر فلسفه حقوق و نظریه‌های حقوقی*، چاپ اول، تهران: انتشارات مجد.
- اسپریگنر، توماس، (۱۳۷۸)، *فهم نظریه‌های سیاسی، ترجمه فرهنگ رجایی*، چاپ پنجم، تهران: نشر آگه.
- بال، ترنس؛ دگر، ریچارد، (۱۳۸۷)، *آرمان‌ها و ایدئولوژی‌ها*، ترجمه احمد صبوری کاشانی، تهران: مرکز کتاب آمه.
- بریجانیان، ماری، (۱۳۷۱)، *فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی*، ج ۱، تهران: مرکز انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- بشلر، ژان، (۱۳۷۰)، *ایدئولوژی چیست؟ نقدی بر ایدئولوژی‌های غربی*، ترجمه علی اسدی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- بیرو، آلن، (۱۳۷۰)، *فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه باقر ساروخانی*، تهران: نشر کیهان.
- ترکمان، فرح؛ نیک پی، امیر، (۱۳۸۹)، *بین جامعه‌شناختی ایدئولوژی و توسعه سیاسی در ایران معاصر*، تهران: علم.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، (۱۳۸۱)، *ترمینولوژی حقوق*، چاپ دوازدهم، تهران: کتابخانه گنج دانش.
- راسخ، محمد، (۱۳۹۴)، *درس‌گفتارهای فلسفه حق و فلسفه حقوق عمومی*، چاپ اول، تهران: انتشارات خانه اندیشمندان علوم انسانی.
- سروش، عبدالکریم، (۱۳۷۲)، *فربه‌تراز ایدئولوژی*، تهران: نشر موسسه فرهنگی صراط.
- علی بابایی، غلامرضا؛ آقایی، بهمن، (۱۳۶۵)، *فرهنگ علوم سیاسی*، جلد ۱، چاپ اول، تهران: نشر ویس.
- فرکلاف، نورمن، (۱۳۷۹)، *تحلیل انتقادی گفتمان*، ترجمه: فاطمه شایسته پیران و دیگران، تهران: انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- لارین، خورخه، (۱۳۸۰)، *مفهوم ایدئولوژی*، ترجمه فریبرز مجید، تهران: امیرکبیر.

- لاگلین، مارتین، (۱۳۸۸)، مبانی حقوق عمومی، ترجمه محمد راسخ، تهران: نشر نی.
- ها کوپیان، مارک، (۱۳۸۹)، دایره المعارف ناسیونالیسم (مفاهیم اساسی آ تا خ)، ترجمه کامران فانی و محبوبه مهاجر، جلد اول، تهران: انتشارات کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه ..
- هیوود، آندرو، (۱۳۹۳)، سیاست، ترجمه عبدالرحمن عالم، چاپ چهارم، تهران: نشر نی
- هیوود، آندرو، (۱۳۸۸)، مقدمه نظریه سیاسی، تهران: نشر قومس.
- وینست، آندرو، (۱۳۸۹)، نظریه‌های دولت، ترجمه حسین بشیریه، چاپ هفتم، تهران: نشر نی.

مقاله‌ها

- دانشور، فائزه، (۱۳۹۵)، «بازخوانی رابطه حقوق و ایدئولوژی در پرتو مطالعات میان رشته‌ای»، فصلنامه مطالعات میان رشته‌ای در علوم انسانی، دوره ۸، شماره ۴، شماره پیاپی ۳۲.
- رجایی، مصطفی، (۱۳۸۱)، «نظریه سیاسی فلسفه سیاسی، ایدئولوژی سیاسی»، ترجمه احمدرضا طاهری پور، فصلنامه علمی پژوهشی علوم سیاسی، سال پنجم، شماره ۱۸.
- شایگان، داریوش، (۱۳۷۳)، «ایدئولوژیک شدن سنت»، ترجمه: مهرداد مهربان، نشریه کیان، سال چهارم، شماره ۱۹.
- فیسک، جان، (۱۳۸۱)، «فرهنگ و ایدئولوژی»، ترجمه مژگان برومند، مجله ارغنون، شماره ۲۰.
- قدسی، امیر، (۱۳۸۹)، «ایدئولوژیک شدن علم؛ پیامدها و آسیب‌ها»، نشریه جامعه-پژوهشی فرهنگی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، دوره ۱، شماره ۲.
- ملکیان، مصطفی، (۱۳۷۹)، «آیا ایدئولوژیک شدن دین ممکن و مطلوب است؟»، نشریه بازتاب اندیشه، شماره ۸.

ب- انگلیسی

Books

- Agnew, N. M., & Pyke, S. W. (1978), *The Science Game: An Introduction to Research in the Behavioral Sciences*, NJ: Prentice Hall.
- Althusser, L. (1969), *For Marx*, London: Allen Lane.

-
- Arendt, Hanna, (1958), *The Origin of Totalitarianism*, Cleveland: The World Publishing Company.
 - Boudonm, Raymond,.(1989), *The Analysis of Ideology*, Oxford: Polity Press.
 - Coleman, Jules L, (2001), *The Practice of Principle*, Oxford: Oxford University Press.
 - Eagleton, Terry, (1943), *Ideology: an Introduction*, New York: VERSO.
 - Elster, Jon, (1982), Belief, Bias and Ideology, in *M. Hollis and S. Lukes, (eds), Rationality and relativism, Oxford: MIT Press.*
 - Geertz, C, (1964), *Ideology as a Cultural System*, in *Ernest, David, (ed.), Ideology and Discontent, New York: Free Press of Glencoe.*
 - Marx, Karl, Frederick Engels, (1970), *The German Ideology*, C.J. Arthur (ed.), London .Lawrance & Wishart.
 - McLellan, D,.(1995), *Ideology*, (2nd Ed.). Minneapolis: University of Minnesota Press.
 - Kaplan, A, (1964), *The Conduct of Inquiry, Methodology for Behavioural Science*, San Francisco: Chandler.
 - Loughlin, Martin, (2010), *Foundations of Public Law*, Oxford: Oxford University Pres.
 - Loughlin, Martin, (1992), *Public Law and Political Theory*, Oxford: Clarendon Press.
 - Weber, M, (1978), *Economy and Society*, In G. Roth and C. Wittich (eds), Berkeley: University of California Press.

Article

- Kennedy, E,.(1979), “Ideology from Destutt De Tracy to Marx”, *Journal of the History of Ideas*, Vol. 40, No. 3.